بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 20 بهمن 1389.

صحبت سر روایت عمر بن حنظله بود. در بحث سندی این روایت عرض کردیم که تنها شخصی که در سند این روایت بحث قابل توجهی دارد، عمر بن حنظله است. و عمر بن حنظله از دو راه عمدتا می شود توثیقش کرد. یکی از راه اکثار روایت اجلا و یکی از راه روایت یزید بن خلیفه. از راه اکثار روایت اجلا، اکثار روایت اجلا را هم به دو شکل می شود تقریب کرد. یک شکل این است که یک راوی مشخص را بگوییم اکثار می کند. رو این تقریب داود بن حسین از عمر بن حنظله خیلی روایت دارد. یک تقریب دیگر اینکه یک راوی مشخص را در نظر نگیریم و روات متعدد را در نظر بگیریم و بگوییم مجموع روایاتی که از این شخص نقل شده است زیاد بوده است و خب این هم یک روش دیگر است که در واقع روی حساب احتمالات بگوییم این همه راویان روایت کنند همه این را ثقه ندانند و به جهت قرائن خارجیه و مؤیدات خارجیه به روایت اعتماد کنند یا بدون اعتماد نقل می کنند اینها بعید است بنابراین پیدا است که عمر بن حنظله ثقه بوده است. که طبیعتا در این روش هر چه رواتی که از عمر بن حنظله نقل می کنند قوی تر باشند و از وثاقت و جلالت قدر بیشتری برخورد باشند انسان زودتر یقین حاصل می کند.

سؤآل: تعریف جلیل القدر

پاسخ: ما خیلی به جلیل القدر اینکه تعبیر جلیل القدر می گوییم یعنی خیلی مهم نیست جلیل القدر یعنی کسی که از درجه علمی قوی تری برخوردار باشد و ساده نباشد در این مقامی که الآن عرض می کنم. و الا اکثار روایت اجلا من در بحثم اصلا واژه اجلا را به کار نمی بردم می گفتم اکثار روایت ثقه. برای فرار از همین که کلمه جلیل و جلیل القدر خیلی دخالت نداشته باشد ولی در این تعبیر که می خواهم بگویم که هر چه جلالت قدر آن بیشتر باشد یعنی هر چه شخص عالم تر باشد به اصول حدیثی وارد تر باشد امثال اینها و دیرتر گول بخورد، از این جهات و زودتر انسان یقین می کند که این راوی ثقه است. هر دو روش در کلمات حاج آقا دنبال می شود در این بحث ها. من حالا در بحث اکثار روایت ثقه آنجا گفته ام که تقریباتی که بر اکثار روایت ثقه هست، این تقریبات متفاوت است. بعضی ها لازمه اش این است که یک نفر زیاد روایت کند اگر اکثار روایت را مثلا به منزله شهادت از آن شخص بگیریم اخبار آن شخص به وثاقت بگیریم. اگر کثار روایت را یک اماره اطمینان بخش به وثاقت راوی بگیریم نه لازم نیست از یک فرد باشد ممکن است از افراد متعدد روایاتی از یک نفر نقل شده باشد که مجموعا کثیر باشد.

سؤال:

پاسخ: نه دو تا روش است. به هر حال اگر هر روشی را انسان گاهی اوقات این جواب می دهد و گاهی اوقات آن جواب می دهد. دو مدل مختلف است.

سؤال:

پاسخ: نسبت به عمر بن حنظله غیر از داود بن حسین کسی اکثار روایت ندارد.

سؤال:

پاسخ: بله تعداد زیادی هستند یعنی مجموعا تعداد زیادی هستند به خصوص یک عده ای از آنها از اصحاب اجماع هستند مثل زراره

سؤال:

پاسخ: ثقه می دانستند و اینکه همه اینها به خاطر قرائن خارجی و با علم به عدم وثاقت یا با مجهول الحال بودن راوی بخواهد نقل کند اینها مستبعد است انسان مطمئن می شود که از مجموع اینها که عمر بن حنظله را ثقه می دانستند. به خصوص عرض می کنم کسانی که نقل می کنند کسانی مثل زراره هستند که از اصحاب اجماع هستند و کسانی مثل ابن مسکان هستند و یک چند نفر به نظرم از اصحاب اجماع در این رده هستند. خب این یک تقریب. تقریب دوم بحث روایت یزید بن خلیفه بود. روایت یزید بن خلیفه روایتی بود که می گوید

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ عُمَرَ بْنَ حَنْظَلَةَ أَتَانَا عَنْكَ بِوَقْتٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِذاً لَا يَكْذِبُ عَلَيْنَا

در مورد این روایت یک بحث سندی هست خودش یک بحثی که داریم. بحث سندی اش این بود که یزید بن خلیفه خودش توثیق نشده است گفتیم که این روی مبنای اینکه اکثار روایت اجلا دلیل وثاقت هست یا روی مبنایی که مشایخ صفوان ثقه هست روی هر یک از این دو مبنا باشد می شود این شخص را توثیق کرد و مثل خود عمر بن حنظله نیست که روایت صفوان از او منحصر به یک مورد باشد و مورد تأمل باشد که این روایت مستقیم باشد. نه روایت صفوان از یزید بن خلیفه زیاد است هشت نه مورد است و تردیدی نیست که صفوان از یزید بن خلیفه روایت می کند. بنابراین از جهت سندی روی این مبنا اشکالی نیست. اما از جهت دلالی، چند تا اشکال به این روایت شده است. در کلمات قوم بعضی ها اشکال کرده اند که این روایت دلالت ندارد و بعضی ها گفته اند که اصلا دلالت بر عکس دارد. بعضی از بزرگان توضیح هم

سؤال:

پاسخ: دلالت بر عدم وثاقت دارد اصلا. یا اینکه دلالتش بر عدم وثاقت اظهر هست از دلالتش بر وثاقت. این اشکالات مطرح شده است و بعضی از بزرگان در کلماتشان توضیح داده اند توضیح نداده اند مجموع مطالبی که در مورد این روایت فرموده اند یا به نظر می رسد عرض می کنم و اشکالاتی که هست مطرح می کنم. در این بحث مطالبی که می گویم بعضی هایش فرمایشات حاج آقا است و بعضی هایش اضافات من است که دیگر تفکیک نمی کنم بین این دو قسمت.

عرض کنم خدمت شما یک اشکالی که اینجا مطرح است این است که گفته اند که این روایت می گوید که کاذب نیست و ما مجرّد کاذب نبودن کفایت نمی کند بر وثاقت. بر وثاقت علاوه بر کاذب نبودن، ضبط راوی هم معتبر است. پس روایت دالّ بر وثاقت که هو المدار فی الحجّیه هست نیست. پاسخ این اشکال به دو وجه داده می شود. وجه اول اینکه در روایت این نیست که اذا لا یتعمد الکذب علینا. می گوید اذا لا یکذب علینا. کذب اعم از کذب عمدی و سهوی است. این روایت می گوید که عمر بن حنظله کذب بر ما از او صادر نمی شود. حالا چه عمدا باشد و چه سهوا باشد. و این مسابق با این است که ضابط باشد. کسی که غیر ضابط باشد ولو آدم دروغگویی نباشد و تعمد کذب نداشته باشد، خب سهوا از او کذب سر می زند و نمی شود گفت که اذا لا یکذب علینا. بنابراین توجه داشته باشید که کذب سهوی کذب است ولی حرام نیست. یعنی معصیت و عقاب ندارد. نه اینکه کذب سهوی کذب نیست. کذب گفتاری است که مخالف واقع است. چه عمدا صادر شود چه سهوا صادر شود. پس اذا لا یکذب علینا یعنی اذا یکون خبره مطابق للواقع. کذب یعنی مطابقت خبر اذا یکون خبره مطابقا للواقع که این مسابق با وثاقت است.

سؤال: با توجه به اینکه آن بحثی بود که یک عده ای دروغ بستند بر این ....

پاسخ: معلوم نیست نه. می گوید این راوی هست چرا اختصاص دهیم بحث را به تعمد کذب. می گوید کذب بر ما نمی بندد. اطلاقش اقتضا می کند که نه عمدا کذب می بندد و نه سهوا از او کذب صادر می شود.

سؤال:

پاسخ: اشتباها کذب بر ما بسته است. کذب علیّ، در روایت پیغمبر هست. من کذب علیّ متعمدا. کذب مقسم از کذب متعمد است و کذب غیر متعمد. یک کسی ممکن است متعمدا کذب ببندد و یک کسی ممکن است سهوا کذب ببندد. این می گوید اذا لا یکذب علینا یعنی لا متعمدا و لا سهوا. این معنایش وثاقت است. این یک جواب. جواب دوم که حالا فرض کنید که از این راه نتوانستیم حل کنیم به نظر می رسد که ضابط بودن مطابق اصل عقلایی است. چون معنای ضابط یعنی کسی که اشتباهش از متعارف بیشتر نباشد. و اصل این است که انسان ها مثل متعارف ها باشند. اینکه اشتباه انسان بیشتر از متعارف باشند و اشتباه خاصی داشته باشد این خلاف اصل عقلایی است و اصل عقلایی را نفی می کند. بنابراین اگر عدم تعمد راوی نسبت به کذب احراز شود، ضابطیتش هم با این اصل عقلایی اثبات می شود بنابراین

سؤال:

پاسخ: ضابط یعنی کسی که خطای او در نقلیات از متعارف بیشتر نیست. اصل عقلایی این است که انسان ها همه مثل متعارف باشند بیشتر از متعارف نباشند. مثل اینکه یک کسی باشد شاذ باشد و بیش از متعارف اشتباه داشته باشد این خلاف اصل عقلایی است. خب این اشکال اول. اشکال دوم این است که گفته اند که اذا لا یکذب علینا معنایش این نیست که به طور کلی دروغ نمی گوید. شاید معنایش این باشد که در خصوص این روایت بر ما دروغ نمی گوید. پاسخ این اشکال هم این است که این جمله امام علیه السلام بعد از نقل روایت عمر بن حنظله صادر نشده است. یزید بن خلیفه اشاره می کند یک روایتی عمر بن حنظله نقل کرده است. امام علیه السلام می فرمایند اذا لا یکذب علینا. اگر بعد از نقل روایت بود کما اینکه بعد از نقل های روایت هم امام فرموده است صدقَ. ما نمی خواهیم به آن صدقَ ای که بعد از نقل روایت هست نمی خواهیم تمسک کنیم. خب صدقَ یعنی چه بسا در خصوص این روایت صدقَ. ولی اگر صدقَ آن اذا لا یکذب علینا قبل از نقل روایت است. قبل از نقل روایت چطور هنوز روایتی نقل نشده است که بگوییم در خصوص این روایت لا یکذب علینا. و به فرض هم لا یکذب علینا بعد بود. مناسب بود که به صیغه ماضی می گفت که اذا لم یکذب علینا. کما اینکه امام علیه السلام صدقَ فرموده است آن تعبیر تصدیقی که بعد از نقل روایت هست صدقَ به صیغه ماضی فرموده است. لا یکذبُ یعنی مضارع است و مضارع دالّ بر استمرار است. کارش این است که بر ما دروغ نمی بندد. خب یک روایت بگوییم در این روایت دروغ نگفته است. اما لا یکذب علینا تناسب ندارد که اشاره به خصوص این یک روایت باشد.

سؤال:

پاسخ: اشکال این است که ممکن است لا یکذب علینا مربوط به خصوص این روایت باشد. بنابراین حتی این چه بسا دالّ بر این است که آدم دروغگویی است ولی اینجا دروغ نگفته است. کأنه این طرف مقابل دلیلیتش بر کاذب بودن ذاتی عمر بن حنظله اقوی می شود از دلیلیتش بر وثاقت ذاتی اش. اینکه تخصیص می زند وثاقتش را به خصوص این خبر، کأنه مفهوم دارد یعنی جاهای دیگر دروغ می بندد ولی در اینجا دروغ نگفته است. در اینجا دروغ نگفته است و گاهی اوقات بعضی افراد هستند آدم های دروغگویی هستند ولی اینجا دروغ نگفته است. اگر داشته باشد مفهوم یعنی آنها هم این جوری بعضی ها تعبیر کرده اند که لو دلّ علی شیءٍ لدلّ علی ضعفه لا علی وثاقته. اگر بگوییم مفهوم دارد که دلالت بر ضعف می کند اگر بگوییم که نه، مفهوم ندارد و نسبت به خصوص این روایت دلالت دارد و نسبت به سایر موارد دلالت ندارد کما اینکه ذیل آن صدقَ ذیل اینگونه است. صدقَ ذیل می گوید که اینجا راست گفته است حالا جاهای دیگر هم راست می گوید یا نمی گوید ساکت است.

سؤآل:

پاسخ: عرض کردم دیگر.

اما جوابش هم این بود که اولا این تعبیر قبل از نقل روایت صادر شده است روایت نیامده است که بتواند ناظر به آن روایت باشد. ثانیا اگر هم بعدش نقل می شد مناسب بود که لم یکذب گفته می شد به صیغه ماضی. چنانکه حاج آقا هم در درس اشاره فرمودند. نه لا یکذب. همچنان که بالفعل وقتی خواسته است بعد از نقل روایت تأیید کند روایت را امام علیه السلام فرموده است صدقَ نه لا یصدق. این اشکال دوم.

اشکال سوم این که در واقع تعمیق اشکال دوم است. آن این است که ما نمی گوییم خصوص این روایت. می گوییم در روایات مربوط به وقت دروغ نمی گوید. سؤال این بود انّ عمر بن حنظله أتانا عنک بوقتٍ. عمر بن حنظله یک روایتی مربوط به وقت نماز از شما نقل کرده است. امام علیه السلام می فرمایند اذا لا یکذب علینا یعنی اذا کانت الروایه فی الوقت فلا یکذب علینا که باز این هم مفهوم دارد کأنه اگر روایت مربوط به وقت نبود دروغ می گفت ولی اینجا در مسائل مربوط به وقت، مذهب امام علیه السلام از چنان وضوح و روشنی برخوردار است که آدم های دروغگو هم جرئت نمی کنند دروغ ببندند چون مشتشان باز می شود

سؤال:

پاسخ: باید اضافه کنند. اگر اضافه نکنند استدلال تمام نیست

این هم اشکال سوم. پاسخ اشکال سوم هم این است که اولا مسائل وقت از انقدر وضوحی برخوردار نیست همین الآن در مسائل مربوط به وقت نماز اختلافات هست. مثلا وقت نماز عصر اینکه منتهی الیه آن منتهی الیه نماز ظهر و عصر و مبتدا نماز مغرب و عشاء، خب این اختلافات شدید وجود دارد. مرحوم آقای خوئی متمایل این بود که سقوط قرص ملاک باشد. مشهور این است که زوال حمره مشرقیه هست آقای خویی احتیاط می کردند در این دو تا و می گفتند که نماز ظهر و عصر را از سقوط قرص تأخیر نیاندازند و نماز مغرب را از نیمه شب به بعد بخوانند. در مورد سایر اوقات وقت مثلا وقت را نسبت به نمازهای غیر واجب را هم بگیریم مثل نیمه شب. حالا اینکه نیمه شب، شب را چطوری محاسبه کنیم تا طلوع فجر تا طلوع آفتاب، اینها هنوز که هنوز است مورد اختلاف است حالا شما می گویید که قبلا از این وضوح برخوردار باشد. اصلا اینجور نیست روایاتی که در باب وقت هست انقدر تعارض دارند که خودش مشخص است که مطلب از وضوح برخوردار نیست. این یک نکته و نکته دوم اینکه بالفعل هم دروغ اصلا بسته اند. ابو الخطاب مسئله عمده ای که در روایات متعدد به آن اشاره شده است اینکه در مسئله نماز مغرب به امام علیه السلام دروغ بسته است. نمی دانم گفته است باید حمره مغربیه زائل شده باشد. بعد از زوال حمره مغربیه که چیزی حدود نزدیک به یک ساعت بعد از وقت فعلی است آن موقع باید نماز خوانده شود که اصلا اصحاب آن هم چیز بودند اصحاب داشتند خطّابیهٌ اصلا این بحث جدی بوده است. اصلا اینکه انّ عمر بن خطاب أتانا عنک بوقتٍ، در ان فضایی بوده است که دروغ بستن بر ائمه مطرح بوده است و اساسا اینکه امام علیه السلام تأکید هم می کند بعد از اینکه روایت را هم نقل کرد عمر بن حنظله دوباره فرمودند صدقَ. اگر قرار بود که اصلا جای دروغ نباشد دیگر بعد از اینکه روایت را نقل کردند امام علیه السلام باز بگوید صدقَ؟ اینکه اصلا تناسب ندارد

سؤال:

پاسخ: بله نه اصلا خیلی مصب، شبهه بوده است این مطلب خیلی به طور جدی مطرح بوده است. اصلا این جور حرف ها نیست.

بنابراین اذا یعنی اذا کان الراوی عمر بن حنظله. نه اذا کانت الروایه فی الوقت. یعنی اذا کان الراوی عمر بن حنظله فهو لا یکذب علینا. اگر راوی اش عمر بن حنظله است او دروغ نمی بندد. این صریح در توثیق عمر بن حنظله است. این است که مرحوم آقای خوئی هم دلالت روایت را بر توثیق عمر بن حنظله خیلی واضح می داند و این را قبول دارد می گوید سندا اشکال می کند. بنابراین اینکه عمر بن حنظله ثقه است مجموعا واضح می شود که هیچ اشکالی در وثاقتش نیست. پس این روایت از جهت سندی معتبر است. ما دیگر وارد بحث اینکه روایت را مقبوله خوانده اند نمی شویم که اصلا درست است مقبوله هست یا نیست صغرویا کبرویا آنها خیلی بحث دارد که آیا واقعا اینها صغرویا درست است؟ چه کسی این را مقبوله خوانده است کدام اصحاب به فتواهایش عمل کرده اند عمر بن حنظله این روایتش عمل کردن به این روایت نسبتا قدیمی است در چیزهای ابن ادریس در سرائر که به خبر واحد هم عمل نمی کند عمل کرده است و از بعضی از چیزهایش ولی تعبیر مقبوله اش خیلی ظاهرا قدیمی نیست ولی علی أی تقدیر دیگر نیازی به وارد شدن آن بحث ها که چه کسانی قبول کرده اند و چه کسانی نکرده اند نمی خواهیم بشویم. این روایت از جهت سندی معتبر است و نیازی به آن بحث های صغروی و کبروی نیست.

سؤال: خود عمر بن حنظله از اهل سنت بوده است؟

پاسخ: خیر. مقبوله به اعتبار اینکه کأنه می خواستند بگویند که سندش ضعیف است ولی تلقّی به قبول شده است بین اصحاب. که گویا بعضی از دوستان حاضر در مجلس نقل شد که می گفتند که این عمر بن حنظله را اولین بار شهید ثانی در موردش تعبیر مقبوله کرده است. حالا دیگر فتبیّنوا

حالا بیاییم روی متن روایت. متن روایت چند مقطع دارد. مقطع اولش بحث اینکه باید به حاکم جور مراجعه نکنیم به حاکمی امامی مراجعه کنیم. خب آن خارج از بحث ما است. بحث ما در دو تا مقطع دیگر روایت است. مقطع دوم و سوم. مقطع دوم از اینجا شروع می شود،

قُلْتُ فَإِنْ كَانَ كُلُّ رَجُلٍ اخْتَارَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا فَرَضِيَا أَنْ يَكُونَا النَّاظِرَيْنِ فِي حَقِّهِمَا وَ اخْتَلَفَا فِيمَا حَكَمَا وَ كِلَاهُمَا اخْتَلَفَا فِي حَدِيثِكُمْ

اگر هر یک از این دو نفر یک نفری از اصحاب را اختیار کردند و راضی شدند که اینها درباره حق اینها نظر بدهند. خود این ناظرها هم در حکمشان اختلاف کردند و اختلافشان هم ناشی از حدیثی بود که به اعتماد او اخذ می کردند یعنی اختلاف نه اینکه یکی از آنها بر طبق احادیث نقل کرده است و یکی بر طبق چیزهای عامه چون فرض این بود که شخص باید فاذا حکم بحکمنا، حکم بحکمنا را با این تعبیر که حکم بر طبق روایاتنا. حالا می گوید که اگر هر دو شان با اعتماد به حدیث حکم کرده اند ولی آن حدیثی که مستند قرار دادند مختلف است. یکی به یک حدیث اعتماد کرده است و یکی به یک حدیث دیگر. این باید چه کرد؟ در پرانتز یک مطلب را بگویم، کلمه «کلا» که به مثنی یا جمع اضافه می شود در ادبیات قدیم معمولا با آن معامله مفرد مذکّر می شده است. معامله مفرد می شده است یک شیئی است منسوب به مجنون عامری. می گوید، کلانا یا معاذ، محبّ لیلا کلانا

مفرد غائب.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كلانا يا معاذ يحب ليلى |  | بفي و فيك من ليلى التراب |

این از شعرهایی هست شعر قدیمی هست که وجود دارد و مشابه این در جاهای دیگر در کلا و کلتا هست که اینها در حکم مفرد غائب قرار می گیرند. اینجا بر طبق آن مشی نشده است. کلا ای که البته آن در مورد کلا مضاف به ضمیر است یا کلا مضاف به معرفت. کلا که مضاف

صوت ناقص

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد